

<p>تخم بخل اندر دل خود کاشتن ہر کہ خلق از خلق او خوش نمودیت ہر کہ اورا پیشہ بد خوئے بود خوئے بد در تن بلای جان بود</p>	<p>سبب خستگی تقرب کردن بیچسب کردن</p>	<p>آنکہ آید سخاوت داشتن هیچ قدرش بر در محبوبیت کار او پوستہ بد روئے بود مردم بد خوئے از انسان بود</p>
---	---	--

در بیان عمل چار چیز

<p>بر ہمہ کس نیک باشد چار چیز اول آن باشد کہ باشی دادگر باش کیبائی تقرب کردن است</p>	<p>تقرب کردن نیک نامی</p>	<p>باتو گویم یاد گیرش ای عزیز ہم ز عقل خویش باشی باخبر حرمت مردم بجا آوردن است</p>
--	--	--

در بیان خصلت فریتمہ

<p>چار چیز دیگر ای نیکو سرشت زان چار اول حسد کینے بود چشم را دیگر فرو نا خورد دست ای سپر کم گرد گرد این خصال غل و غش بگزار چون زر پاک شو حرص بگذار و قناعت پیشہ کن با مجتبان باش و ایم ہم نشین</p>	<p>نیک نامی نیک نامی خصلت باخبر خصلت باخبر خصلت باخبر خصلت باخبر</p>	<p>بست از جملہ خلائق نیک زشت زان گذشتے عجب خود مینے بود خصلت چارم بخیلے کرد دست از برای آنکہ زشت رست این فعال پیش از آنکہ خاک گردی خاک شو آخر از مردن یکی اندیشہ کن تا توانی روئے اعدا را مبین</p>
--	---	--

در بیان آنکہ چار چیز را حقیر نباید شمرد

<p>میسناید خرد لیکن در نظر باز بیماری کز و دل ناخوش است این همه تا خسر و نماند ترا از بلای او کند روزے نفسیر بینی از وے عالمی را سوخت زانکه دار و علم قدر بشمار ورنه بینی عجز در بیچارگی خوف آن باشد که برگردد مزاج پیش از آن کز پادرای ای پسر وای آن ساعت که گیرد التباب</p>	<p>خطم روشن نفسیر زیاد داند و آواز علم یعنی علم اخیر علمان علاج شنبلیله و زباب شود علم از یاد آوری عاجز شوی از وقت شنیدن کشتن زبون</p>	<p>چار چیز آمد بزرگ و معتبر زان یکی خصم است و دیگر آتش است چارمی دانش که آرا پد ترا هر که در چشمش عدد و باشد حقیر ذره آتش چو شد افرودخته علم اگر اندک بود خویش مدار ریج اندک را بکن غمخوار گے در و سر را اگر بخوید کس علاج باشش از قول مخالف بر صدر آتش اندک میتوان کشتن باب</p>
--	---	---

در بیان آنکه باز گردانیدن آن محال است

<p>از محالات است باز آوردنش یا که تیرے جست بیرون از کمان کس نگر و اند قضاے رفت را بمچنین عسر که ضایع ساختی پس ندامتہاے بسیار شن بود چون بگفتی کی توان بنفشش</p>	<p>خطم روشن علم چون گویا علم بنشین بسیار کردن</p>	<p>چار چیز است آنکه بعد از رفتنش چون حدیثی رفت ناگه بر زبان باز چون آورد حدیث گفت را باز کی گردد چو تیر انداختی هر که بے اندیشه گفتار شن بود تا گفتی میستوانی گفتنش</p>
--	--	--

در بیان خموشی و سخاوت

حاصل آید چار چیز از چار چیز
 خاموشی با هر که ساز و پیشه
 گر سلامت بآیدت خاموش باش
 از سخاوت مرد باید شرمی
 هر که او شد ساکت خاموشی کرد
 گریه می خواهی که باشی در امان
 هر که را عادت شود وجود گرم
 هر که کار نیک یابد میکند

یا دیگر این نکت از من ای عزیز
 اگر دو این نبودش اندیشه
 گشت ایمن هر که نیکی کرد فاش
 شکر نعمت او بدها افزون تری
 از سلامت کسوفی بردوش کرد
 و نکونی کن تو با خلق جهان
 در میان خلق گرد و تخت سرم
 آنچه میدان که با خود میکند

سوی سرور می آید
 شکر از شکر کردن
 نیت باید شود
 سوت باس خجسته
 حفظ نامه
 از هر چه نیک
 طوری دانت

در بیان احترام از دشمنان

از دو کس که بهتر کن ای هوشیار
 اول از دشمن که او استیزه رو
 خویش را از نزد دشمن دور دار
 ای پسر کم گوی مردم درشت
 بهترین خصلت اروانی کز است
 چون حدیث خوب گوی با فقیر
 خشم خوردن پیشه هر سرور است

مانند بنی نکت است از روزگار
 دانگهی از صحبت نادان دوست
 پاری نادان راز خود بچوید وار
 در بگوئے از تو گردانند پشت
 زانکه در انصاف انصافش خورست
 به بود دانشش که پوشانے حیر
 مخ باشد وز شکر شیرین تر است

سوی سرور می آید
 شکر از شکر کردن
 نیت باید شود
 سوت باس خجسته
 حفظ نامه
 از هر چه نیک
 طوری دانت

زندگانے تلخ وار و بگمان باشش و ایم بخشین زیر گمان	نخستین	هر که با مردم نسا زد در جهان از ملامت تا بمانی در امان
--	--------	---

در بیان آنکه اعما و ارا نشاید

یا دیگر از ناصح ای صاحب نفس این سخن باور کند اهل سلوک بسیچ از بدخوی نیاید مہتری بوی رحمت در ما غش کی رسد نیست اورا در وفا داری فروغ	بجانب - بگمان - در نشانی تک نیکو - جمع - بگمان - بگمان تک نیکو - بگمان - بگمان	کس نیابد هیچ چیز از پنج کس نیست اول دوستی اندر ملوک سفلہ را با مروت ننگری هر که بر مال کسان وارد حسد آنکہ کذاب است و میگوید دروغ
---	--	--

در بیان نصیحت و خیر اندیشی

در جهان بخت سعادت باشدش در ملامت بسیچ نکشاید زبان سر بر باشش آرتا یا بی ثواب بار خود بر کس میفگن زینبار	انتخاب بسیار دروغ تک نیکو - بگمان - بگمان	هر که آتہ کار عادت باشدش اولا اگر بسند او عیب کسان هر که آتہ بسنی بر او ناصواب ز رحمت خود راز مردم دور وار
--	--	---

در بیان قناعت

گر چه بسیچ از فقر نبود تلخ تر فرصتی اکنون کہ داری کار کن غیر شیطان بر کسی لعنت مکن	تک نیکو - بگمان - بگمان تک نیکو - بگمان - بگمان	با قناعت ساز و اتم ای پر هر مھر بر خیزد استغفار کن ہنشین خویش را غیبت مکن
--	--	---

<p>تا تو آنے حاجت مسکین برآ ہست مالت جلد و کف عاریت عاریت را باز میباید سپرد ہر چه دادی در ره حق آن تست ہر کہ با اندک ز حق راضی شود</p>	<p>تاریت - تاریت مع آن - ایک مال مع بلا - بلا تاریت - تاریت</p>	<p>تا بر آرد حاجت را کردگار گر بماند از تو باشد زاریت ہیچکس دیدی کہ زربا خود برود انچہ ماند از تو بلا سے جان تست حاجت اورا خدا قاضی شود</p>
---	---	---

در بیان فوائد صبر

<p>تا شوی در روزگار از صابران گر ترش سازی تو روی اندر بلا در بلا وقتیکہ صابر نیستی گدای داری فسخ را انتظار</p>	<p>مع صبر - صبر مع صبر - صبر مع صبر - صبر</p>	<p>خسمن از دیدن سختی گران خویش را از صابران شمر بلا ز و اہل صدق شاکر نیستی در بلا جز صبر نبود هیچ کار</p>
--	---	---

در بیان مخواری مردم

<p>بر سر بالین ہماران گذر تا توانی نشند را سیراب کن خاطر ایام را در یاب نیز ہر کہ اسرار کند فاش ای سپہر در جوانی دار پیران را عزیز بر سیری مخور ہرگز طعام</p>	<p>مع صبر - صبر مع صبر - صبر مع صبر - صبر</p>	<p>زانکہ ہست این سنت خیر بشر در مجالس خدمت اصحاب کن تا ترا پوسستہ حق دار و عزیز از چنان کس دور مباحث ای سپہر تا عزیز دیگران باشی تو نیز تا نیر و در بدن قلب ایغلام</p>
---	---	--

علت مردم ز پر خواری بود

خوردن پر تخمه بسیاری بود

در بیان صله رسم

رفو بر رسیدن بر خویشان خویش
هر که گرداند ز خویشاوند زو
هر که او ترک آقارب میکند
گرچه خویشان تو باشد از بدان
هر که او از خویش خود بگانه شد

تا که گردد مدت عمر تو پیش
بیگمان نقصان پذیرد عمر او
بسیم خود قوت عمارت میکند
بدتر از قطع رسم چیزی مدان
باش از روی بدی افتاده شد

در بیان انبیا از محفلت

در بلایاری خواه از هیچکس
از خدای خویشین غافل مباش
نفس بد را در گنباری مده
هر کجا تهمت بود آنجا مرو
دشمن آرداری از دامن مباش
در ره فسق و هوا مگر متاز
چون سحر در پیش داری ز او گیر
ای پسر اندیشه از اطلال کن
تا نسوزی سازگاری پیش کن

ز آنکه نبود جز خدا فریاد رس
عافلان در ره باطل مباش
عمر بر باد از تیشه کاری مده
راه حق را همچو نابیسنامه
زیر تعجب بی ستون ساکن مباش
خویشین را سخره شیطان مساز
عمر خود را سر بر باد مگیر
نفس بد را از لکه پامال کن
از عذاب قهر حق اندیشه کن

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional verses related to the main text.

عزیز و سپید نازک بناوه اند
سکین بکجاست باشی خاک بستر
بروند گنج عاقبت از کج صبار
تو کیستی که بیز خدا بنده پرور
در مدبرست رنج زیادت چمی بر
طغرای نیک نختی و نیل بد اختر
روزی نکر و چون نکشد غل مدبر
بیگانگی موزر که در دین برابر
در وقت مرگ اشعث و در گور اغبر
و این کشتان سندن و خضرند و جبر
چون آسمان بزهره و خورشید مشر
خواهی زیادت شاه سخن و او شاعر

کاجا بدست واقع بینی خلیل وار
فرق عزیز و سپید نازک بناوه اند
سکین شوگر اهل تمیزی که عارفان
فرزند بنده است خدا را غمش مخور
گر مقبلست گنج سعادت برای دوست
پیش از من تو بر رخ جانها کشیدند
آنرا که طوق مقبله اندر از ان خدا
ز بهار پند من پدرانست گوش وار
تنگ از فقیر اشعث و اغبر مدار از آنکه
و این کشتان سندن و خضرند و جبر
روی این بطلعت ایشان منورست
در بارگاه خاطر سعدی خرام اگر

ایضا در موعظت

مگر این پنج روز دریا بے
شرم بادت که قطره آب بے
شیخ گشتی و پیمان شای بے
میر و تیر چسب پر تاب بے

ایک پنج روز در خواله
تا کی این یاد گیر و آتش چشم
کبیل گشتی و پیمان طفل بے
تو بازی نشسته وز چپ دست

عزیز و سپید نازک بناوه اند
سکین بکجاست باشی خاک بستر
بروند گنج عاقبت از کج صبار
تو کیستی که بیز خدا بنده پرور
در مدبرست رنج زیادت چمی بر
طغرای نیک نختی و نیل بد اختر
روزی نکر و چون نکشد غل مدبر
بیگانگی موزر که در دین برابر
در وقت مرگ اشعث و در گور اغبر
و این کشتان سندن و خضرند و جبر
چون آسمان بزهره و خورشید مشر
خواهی زیادت شاه سخن و او شاعر

<p>نہ نشیند اجل ز قصایبے خانہ در ^{مخمر} سیلابے در بحسن افتاب ^{مختار} ہفتابے در مغرب روی بجلابے در بہ نیر وے ابن خطابے در بقوت ^{بہر} غذیل ^{بہر} شہرابے ز رخا لیس کنی بقبلت ^{دغا بازی} تابے در بشوخی چو برق ^{بہر} شتابے نوانی کہ ^{بہر} نخبہ بر تابے گل بیزد بوقت ^{بہر} سیرتابے نہ سزاوار کہ ^{بہر} واعجابے ای ^{بہر} شر بر کنار اجابے ایکہ در خوابگاہ ^{بہر} سنجابے تو مگر مردہ ^{بہر} نذر خواہے کہ تو لرزان ^{بہر} برو چو سیلابے کہ تو چنان ^{بہر} برو چو سیلابے بر سر ^{بہر} سپهر لایبے</p>	<p>۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰</p>	<p>تاورین گلہ گو سفندی ہست تو چہ سزاغی نہادہ بر روی باد گر رفعت سپہر و کیواسنے در بشرق روی ^{بہر} بیتماچی در تبسکین ابن عفا ^{بہر} نسے در نعمت شریک ^{بہر} قارونی در میسر شو کہ سنگ ^{بہر} سیماہ در بروی ^{بہر} زباو در گذرے ملک الموت ^{بہر} و ^{بہر} و فن غیباسے کمال نقصان ست تو کہ مبداء و محبت این ست نشست بالین گور یا و اور خفتنت زیر خاک ^{بہر} خواهد بود بانگ طبلت ^{بہر} نمی کند بیدار بس خلائق ^{بہر} فرقتت این ^{بہر} سیم بس چہ اندیدہ این ^{بہر} درخت کہن بس گر وید و بس ^{بہر} نخواہد گشت</p>
---	--	---

تو مہر بے عقل و ادراکے
 ایلمے صد و بیعتی و و سیا
 نقش دیوار خانہ تو ہنوز
 ای فرید ہوا ی نفس جریں
 قیمت خویش تن خیس کن
 دست پائی بزن بچارہ وجد
 عہد مای شکستہ را چہ طریق
 بدر بے نیاز نتوان رفت
 تو در خلق میزنی ہمد وقت
 گے دعای تو مستجاب شود
 یارب از جنس ما چہ خیر آید
 غیب دان و لطیف و بیچونے
 سعد یار استی ز خلق مجوسے
 جای گریہ است بر نصیبت پیر
 با ہمہ عیب خویش تن ہمد روز
 گر ہمہ سلم عالمت باشد
 پیش مردان آفتاب صفت

تو مہر بے عقل و ادراکے
 ایلمے صد و بیعتی و و سیا
 نقش دیوار خانہ تو ہنوز
 ای فرید ہوا ی نفس جریں
 قیمت خویش تن خیس کن
 دست پائی بزن بچارہ وجد
 عہد مای شکستہ را چہ طریق
 بدر بے نیاز نتوان رفت
 تو در خلق میزنی ہمد وقت
 گے دعای تو مستجاب شود
 یارب از جنس ما چہ خیر آید
 غیب دان و لطیف و بیچونے
 سعد یار استی ز خلق مجوسے
 جای گریہ است بر نصیبت پیر
 با ہمہ عیب خویش تن ہمد روز
 گر ہمہ سلم عالمت باشد
 پیش مردان آفتاب صفت

تو مکر م بجاہ و انبیا بے
 گر پوشد خزیت عنابے
 گر ہمین صورتے و العابے
 تشنہ بر زہر ہچو جلا بے
 کہ تو در اصل جوہر نامے
 کہ عجب در میان غرقا بے
 چارہ ہم تو بہ است و شعابے
 جز بے تنغری و او ابے
 لاجرم بے نصیب ازین بابے
 کہ ہی گروی درد و محرابے
 تو کرم کن کہ رت بار با بے
 سہر پوشش کریم و تو ابے
 چون تو در نفس خود نمی بے
 چون تو کو دک ہنوز لغابے
 در تکاپوے عیب اصحابے
 بے عمل مدعی و کذا بے
 باضافت چو کرم شب تابے

تو مکر م بجاہ و انبیا بے
 گر پوشد خزیت عنابے
 گر ہمین صورتے و العابے
 تشنہ بر زہر ہچو جلا بے
 کہ تو در اصل جوہر نامے
 کہ عجب در میان غرقا بے
 چارہ ہم تو بہ است و شعابے
 جز بے تنغری و او ابے
 لاجرم بے نصیب ازین بابے
 کہ ہی گروی درد و محرابے
 تو کرم کن کہ رت بار با بے
 سہر پوشش کریم و تو ابے
 چون تو در نفس خود نمی بے
 چون تو کو دک ہنوز لغابے
 در تکاپوے عیب اصحابے
 بے عمل مدعی و کذا بے
 باضافت چو کرم شب تابے

پیرگشتی ورہ ندرستی
تو نہ پیری کہ طفل کتابے

<p>ہمہ آفاق پیرازفتند و شرمی بینم مشکل نیست کہ ہر روز بترمی بینم قوت دانا ہمہ از خون جگر می بینم طوق درین ہمہ در گردن خرمی بینم پسر از ہمہ بدخواہ پدر می بینم ہیچ شفقت نہ پدر را بہ پسر می بینم</p>	<p>این چه شورست کہ در دور خرمی بینم ہر کسی روز پیری طلبد از ایام اہلہا از ہمہ شربت زگلاب قدست اسپ تازی شدہ مجروح بزیر پالان دختران را ہمہ خشکست و جدل با مادر ہیچ رحمی نہ برادر بہ برادر وارد</p>
---	---

پند حافظ بسنو خواجہ برو نیکی کن
ز انکہ این پند بہ از دُر و گہری بینم

باب اول تمام ہوا اطلاع

یہ کتاب دو باب پر مشتمل ہے اس غرض سے کہ چوتھے فارم میں سال اول طلبہ کو باب اول تعلیم کیا جاوے اور سیال دوم دوسرا باب جن طلبہ کی تبدیلی ایک سال کی تعلیم کے بعد بوجہ ترقی نہ پانے کے دوسری کلاس میں ہو تو انکو اور نئے طلبہ کو دوسرا باب تعلیم کریں۔ اور تیسرے سال برعکس اسکے علیٰ ہذا القیاس ہر ایک سال ہی رعایت ملحوظ خاطر رہے۔

دین بیان حالات
تو نہ پیری کہ طفل کتابے
ہمہ آفاق پیرازفتند و شرمی بینم
مشکل نیست کہ ہر روز بترمی بینم
قوت دانا ہمہ از خون جگر می بینم
طوق درین ہمہ در گردن خرمی بینم
پسر از ہمہ بدخواہ پدر می بینم
ہیچ شفقت نہ پدر را بہ پسر می بینم
این چه شورست کہ در دور خرمی بینم
ہر کسی روز پیری طلبد از ایام
اہلہا از ہمہ شربت زگلاب قدست
اسپ تازی شدہ مجروح بزیر پالان
دختران را ہمہ خشکست و جدل با مادر
ہیچ رحمی نہ برادر بہ برادر وارد
پند حافظ بسنو خواجہ برو نیکی کن
ز انکہ این پند بہ از دُر و گہری بینم
باب اول تمام ہوا
اطلاع
یہ کتاب دو باب پر مشتمل ہے اس غرض سے کہ چوتھے فارم میں سال اول طلبہ کو باب اول تعلیم کیا جاوے اور سیال دوم دوسرا باب جن طلبہ کی تبدیلی ایک سال کی تعلیم کے بعد بوجہ ترقی نہ پانے کے دوسری کلاس میں ہو تو انکو اور نئے طلبہ کو دوسرا باب تعلیم کریں۔ اور تیسرے سال برعکس اسکے علیٰ ہذا القیاس ہر ایک سال ہی رعایت ملحوظ خاطر رہے۔

باب بیخات تارک پنجاب

در بیان اصل سکها و طریق مذهب ایشان

در عهد پادشاه فقیری شهر بهر بنانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چونکه
 تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذبی تعصب نداشت خلق ابنوه معتقد او گشته بعضی
 مرید و بعضی حیدر او شدند و کسانی که حیدر او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده بنیادت
 او حاضر میماندند و در زبان پنجابی سکه حیدر را گویند و پیر را اگر و دلها آن گروه که حیدر او
 شدند مشهور بسکه گشتند و همچنین کسانی که از هندو این طریقه و روش را اختیار
 کنند سکه میگویند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری
 ترجیح نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در نصائح و مواعظت بزبان
 پنجابی کتابی نوشته است سکها آن کتاب را کرت گویند و این کتاب نزد فقرا
 نانک شاہی موجود است سکها تعظیم او بسیار میکنند و وقت خواندنش بر در جل جوی می
 نهند و بدون طهارت که در طریقه ایشان متعارف است کرت را مس میکنند و غلاف
 آنرا از کجواب و شکر بسیار مذود و در حروف ناگری بخط و در وضع مینویسند و آنرا ^{بین چوین} اصطلاح
 مذتب میکنند و سامعین از فرقه سکه گرفتاری آن حلقه کرده با او بنشسته به
 خضوع و خشوع سماعت آن میکنند و خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدانند و
 اگر مقتدران ایشان برای فاتحه و نزد نانک شاه گزاه بچته کرده هم مذمبان خود
 را میخورانند و گزاه عبارت از صلواتی میدهند و شکر و روغن کا و مساوی الوز
 که در ظرف کلان آمیخته شده که آنرا در مندی گزاه گویند بچته شود و بجز گوشه

کا و لچر سمہ جانوران را از بهایم و طپور متعارفہ میجو زند و طریق نوحہ در مذہب ایشان نیست
 جانور را خفہ کرده و یا به شمشیر کشیده میجو زند گویند اکالیان از اولاد پرنسپال ^{بجور ترقی} شاه که اکال نام
 داشت هستند لهذا سکھان ایشان را مرشد زاده خود تقصیر کرده بسیار تکریم و تعظیم
 انہا میکنند و اکثر لباس اکالیان و سکھان نیلگون میباشد و از ار ایشان از بالا
 بسیار عریض و پهن و از پائین بنجایت تنگ کہ پای ایشان بدستواری در آن
 میکنند و از ایند مثل و در نیغہ از او را از میان شد آنرا حلقہ کرده بطرف پہلو
 چپ مثل بالنک سپ می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع عجیب
 است کہ از اندرون مجوف باشند و همچنین دستار را در زبان ایشان کہک گویند
 و از صباح تا شب بر سر سیدارند و بوقت خواب از سر جدا میکنند و بالای دستار
 روئے می چپند و برومال حلقہ آهنی عرض مثل نعل سپ کہ آنرا چکر گویند میگذارند
 و این حلقہها از قسم حرہ است کہ بوقت جنگ بدان حرفی را میزنند و تمامی سکھان
 موی بدن را از ستر با پانی تراشند و ہمہا درشت خود بد مزاج ظلم و دشمنی و ہر
 کس از اقوام ہنود سکہ شدن میتواند و در عہد بہاراجہ نخت سنگہ ہزاران ہنود
 سکہ شدہ داخل فوج خالصہ گردیدند فوج خالصہ عبارتست از آن کہ در آن گل
 سپاہ و افسران از فرقہ سکہ باشند پس معنی خالصہ آن شد کہ در آن فوج سوا
 سکھان آمیزش فرقہ دیگر نیست یعنی خالص از آمیزش غیر است و فوجیکہ در آن
 غیر فرقہ سکہ از ہنود و مسلمان باشند از فوج آئینی گویند و رئیس لاہور حضرت

در
 دستار
 پرنسپال

و توفیر فوج خالصه بسیار میکرد زیرا که بمقوم محل اعتماد او بودند و در باره ایشان نسبت
 فوج آئینی بسیاری نمودند و گویند سبب عداوت سکھان با مسلمانان آنست که در وقت
 شاه جهان یا عالمگیر بادشاه دہلی شخصی کرد و گویند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا
 شد او بر خلاف رویه و طریق نانک و دیگر قایم مقاماتش
 بسیار زر و دست و جہا طلب و راجع کردن
 مال و دولت خیلی حرص بود اول پیشه قزاقی و قطاع الطریق میکرد و ہر گاہ جمعیت کثیر
 از مریدان خود ہم رسانید بر قریات و شہر مباحثہ آزارت میکرد و چند بار
 فوج بادشاہی کہ برای گرفتاری او رفت از وی مخلوب شدہ باز آمد و کاری نکرد
 آخر یہ سعی و کوشش تمام اورا گرفتار کردہ و زندہ و قفس آہنی بند ساختہ تا دیگر
 رفقای او بحضور پادشاہ آوردند و حکم پادشاہ ہر روز یک عضو اورا می بردند تا آنکہ
 اورا متذکرہ قتل نمودند و چہنیم ہم راہیان اورا بقوت تمام بستند و این عالم
 سفاک یعنی کرد و گویند ہر شہر کہ متیاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان ذکر
 و انات حتی کہ اطفال صغیر ایشانرا میکشتن و زنان حاملہ را شکم شکافت و عرض از زبان
 مقتول شدن او مریدان پیروانش با مسلمانان عداوت شدید میدارند و علی
 الصباح در معابد گاہ خود رفتہ بعد پرستش در حق مسلمانان بد و عامی کنند و بزبان
 خود میگوبند و اگر دوی نسخ و مسدوداناس یعنی فتح تابعین کرد و گویند کہ عین فتح
 کرد دست باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون سبب ضعف سلطنت دہلی

روان

سکھان و
 شیخ
 سکھان

و وقوع اختلال در حکومت سلاطین در اینان فرقه سکها بر تمام ملک پنجاب و اطراف تسلط
 شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردند آغاز به نمودند و
 اندک بهانه بسته مال و اسباب را غارت کرده نفوس ایشانرا قتل مینمودند و در
 مساجد باوشاهی اسپهها را بسته خراب و ویران ساختند و مانعت اذان با وازینند
 و گاوکشی در تمام ملک پنجاب نمودند و بیرون شهرها را قسم کرده آنرا ابر سر نیزه کونند و آن
 مقامگاه تجارت است قلعه محکم احداث نموده بنام گریه گونند مذکور نام آن گونند گره
 نهادند ریخت سنگ بترگا و تمینا خزانة خود را در همین قلعه می نهادند و در آغاز ریاست
 ریخت سنگ اکثر عمائد و مقتدران فرقه سکها در امر قسم سپانند و لاهور فرودگاه
 افواج سکها بود مگر سردار مذکور آنرا در الملک خود ساخت چنانچه اکنون تمام قلمرو او
 را تغییر ریاست لاهور می کنند و آنچه زبانزد عوام و مردم بازاری بود که در قلعه
 گونند گره کز و زمار و پیه ریخت سنگ جمع است بالکل دروغ آمده چه اگر بقدر یکد
 کز و زمار و پیه هم در آنجا می بود اهل کاران سرکار لاهور را در ادای بجا نیک روی
 نقد منجمله یک و نیم کز و زمار و پیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد وقتی و دشوار
 رو نمیداد و بعضی کز و زمار و پیه ملک شیر و غیره را تو بیض سرکار انگری نمی نمودند.

در سیاحت جنگ اول سکها با فوج انگریزی که در مقام مدنی تبارخ نوزدهم
 دسمبر ۱۸۴۵ عیسوی شده بود

گویند سکهان دفعه اول با جمعیت بخت و یکنوازی با توپهای کلان که گوله و جیره آن دورتر
 میرسد عبور تسلیم نمود و مورچهها بسته بتاریخ نوزدهم و سیمبر سال مکنزار و هشت
 صد و چهل و پنج عیسوی شروع جنگ کردند درین جنگ بسیاری از افسران فوج
 انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی شان بجا آمدند زیرا که نزد سکهان
 توپهای کلان بسیار بود گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسیده نقصان
 سپاه می نمود و فوج انگریزی با وجود قلت مردم سپاه توپهای خرد که در پیش با
 میباشند با خود میداشت و گولهای آن تا به فوج سکهان نمیرسیدند رنجیف بمشاهده
 این حال که مردم از سپاه ما از کلوله بازی توپهای کلان مخالف بسیار ضایع می
 شوند حکم بپورش و حمله کرد و بجز حکم کردن موافق قاعده مستمر پورش که در میان
 معمول است فوج انگریزی ایکیبارگی حمله کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود کشته شدن
 از لشکریهای متواتر حریف تاخت کرده و قریب بمورچههای سکهان و برز و توب و تفنگ خود
 رسیده فوج مخالف را آنچنان زیر شکنج آتشبار گرفتند که سکهان با وجود کثرت تاب
 آن نیاورده فرار برقرار اختیار کردند چند هزار در صف جنگ کشته شدند و گردیدند
 و باقی ماندگان آنچنان سرسیمه و بچو اس شده گرفتند که تمامی توپها و خمیه و خرگاه
 ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین پورش و حمله اکثر افسران انگریزی خرد و کلان
 از کیتانان تا کرنیلان و جنرالان و کورنای ولایتی و سوار و پیادمای هندوستانی
 مقتول و مجروح گردیدند الحقیق که درین جنگ از سپاه انگریزی با وجود قلت

سپاه و کئی آلات حرب بمقابلہ فوج کثیر سکھان کہ بسبب تقدیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و شاق بودند و سامان حرب حسب دخواہ داشتند کار نمایان بعمل آمدہ و پیاس عزت و آبروی سرکار خود دست از جان گشستہ و پا پیداری نمودہ و ما را از مخالف بر آورد و مظفر و منصور گردید اگر چه تفصیل این جنگ زیادہ ازین خوب معلوم نبود لیکن آنچه از ثقات شنید درین مقام ثبت نمود.

در بیان جنگ دومی سکھان با فوج انگلیسی کہ بمقام فیروپور واقع شدہ

گویند بعد جنگ اول کہ مذکور شد فوج دیگر برای کمک و مدد سکھان گریخت از لاهور علی الاتصال رسید و بہ طرف خیٹل فیل از سوار و پیادہ فراہم شدہ سر بشور شاہ برداشتند علی الخصوص بطرف لدھیانہ بسیاری از فوج شان رفتہ قصد بیگانہ پروازی نمود و تا اینوقت توپہای کلان و فوج دیگر ہم شریک شکر نواب گورنر خیٹل بہا ورن شدہ بود لار و صاحب مدوح زیادہ ازین تامل و انتظار رسیدن سپاہ انگریزی دیگر مناسب نہ انگاشتند فوج فیروز پور را کہ بمقام بہری مٹن افتادہ بود حکم کرد کہ خود را زود بطرف لدھیانہ جائیکہ سکھان سر بشورش برداشتند برسانند و حفاظت چہاونی لدھیانہ نماید چنانچہ اول دو دم برگڈ پیادہ و کسی و یکم ملٹن با و شاہی و چہل و ہفتہم چہل و ہشتادم و شانزدم رسالہ سواران و سہ ترپ اسپہی توپخانہ و چہار رسالہ ہندوستانی بسرگردگی سر بہری سمت صاحب بطرف لدھیانہ روانہ

گشت پنجاه و سوم ملتان نیز از در هم کوش آمده شریک فوج مذکور شد در آن روز نهم
فوج تائبیت پنج میل برابر قطع مسافت کرده رفت و از کیوی الدبیانه کرنیل کوولی با
پلشن پنجاه و پنجم و قدری سوار و توپخانه بطرف فوج سرسهری است مذکور نیز روان
شد و در انشای راه انبوه کثیر فوج سکھان از مقاصد بلند فوج انگریزی را دیده
گوله توپ زدن آغاز کردند مگر است صاحب یعنی افسر مذکور بقصورت اینکه امروز سپاه
با مسافت بعید راجی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جنگ نداد مگر تا هم بوقت
روانگی توپ و تفنگ بطرف صرف سر کرده میفرستند تا اینکه قریب دو صد کس از
فوج انگریزی کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکھان قابو یافته بیرون بگاہ
فوج انگریزی را که عقب مانده بودند نیز غارت و بعضی گور و ولایتی و قدری سپاهیان
پلشن نهند و ستانی را گرفتار کرده بر فوج سرسهری است ازین قتل و نهب از سکھان
بوقوع آمده بود در ششم شده بتاریخ بیست و هشتم جنوری عوض آنرا خوب گرفت
یعنی سکھان را بضریب گریز قریب بیست و پور برده و در میان فوج خود کرده از هر چاه
طرف بچوالتشباری کرده که از هزاران کشته شده ساخت و جمیع اسباب منسوب
فوج خود را مع اسباب غیر منتزاع نمود و پیشتر این جنگ در بیت و یکماه مذکور
فوجی دیگر از سکھان بر ملک پیاله تاخته قلعه آنرا بتصرف خود آورده و شکست
فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کرده و ند و لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن
حصار را بجنگ از سکھان باز گرفته حواله را بچوالتشباری نمود و در هر جنگ فوج خالصه

رایتین کلی بود که راجہ گلاب سنگہ با جمعیت میت و پنچہزار سپاہ زود برای مدد و
 کمک مدد رسیدہ شریک جنگ خواہد شد۔ و حال آنکہ گلاب سنگہ از سکمان کہ برادر
 و فرزندش رکشتہ و خانہ ولی نعمت اورا از قتل کردن مہاراجہ شیر سنگہ و پسرش
 بیچراغ کردہ بود و ندچندان ناخوش و ناراض بود کہ از خدای خواست کہ این ظالمان
 بہر عذاب و عقوبتی کہ شستہ شوند عین ثواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک
 و رئیس انجاست حکمت علی خیر آمد خود شہر و ظاہر کردہ بود تا تو ہم و گمان
 آمیزش او در سر کار انگریزی بقصد تخریب او یورش بر جمبو کہ وطن و ماوای اوست
 کشند و بعض بدشعاران ایشان از لاہور تا کنارہ دریا و ملک خود غارتگرے
 میکردند و بسبب اینکہ رانی بعد دریافت حال نہریت و منلوبی سکمان اطمینانی
 بہم رسانیدہ از فرستادن آلات حرب و خزانہ کہ بار بار طلب میکردند دست
 کشیدہ بود از رانی بدگان گشتہ کہ با سر کار انگریزی ساختہ است با خود فرودادہ بود
 کہ اکنون در لاہور رفتہ رانی و ولیپ سنگہ پسرش را کشیدہ بجای او دیگر بریاریت
 لاہور مقرر خواہم کرد اگر ایشان قابو می یافتند ہمچنین میکردند مگر ایشان را باز رفتن
 در لاہور نصیب نشد بگویند بسبب نوشتہ راجہ گلاب سنگہ کہ قتل از جنگ
 کردہ در لاہور فرستادہ بود کہ نامن شریک شمانشوم ہرگز قصد جنگ با انگریزان نہ
 نماید بعض فوج لاہور خصوصاً گل سپاہ آئینی و چندے از سرداران شریک فوج
 خالصہ در جنگ نشدہ بودند و کسانیکہ برگفتہ نوشتہ گلاب سنگہ عمل نہ کردند

از کل اکالیان و فوج خالصه از خود سری عبور استیج کرده با انگریزان جنگیدند و تباها شدند
 و هرگاه نهر میمان برای طلب تنخواه نزد رانی صاحب میرفتند و در جواب میگفت که من
 اکنون بحساب رعد در دوازده روپیہ را هفتی کس پادگان را دادن نمیتوانم و شما
 که اظهار تباہی و پریشانی خود میکنید این همه سزای سرکشی و خود سری شماست
 چرا بحکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه آن دیدید و زیاده ازین
 خواهید دید و قبل از یافتن سنگ شمشادش بعضی سکمان از فوج خالصه طرف گزاف مشهور
 کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جواب دادیم
 که صلح آنوقت خواهد شد که فیروز پور ولد میانہ و انبالہ در عمل فوج خالصه و را آید
 و کرنال در میان ما و شما حد فاصل باشند و بعضی از ایشان چنین شہرت داده
 بودند که انگریزان بفوج خالصه پیغام داده اند که دریای استیج فیما بین ما و شما حد
 فاصل باشند تا در جوابش گفتیم که بعدیک جنگ جواب پیغام شما خواهد بود و عرض
 قبل از جنگ دو دوخت و ضرور در دماغ چنان پیچید بود که کسی را هم خود نمیدانستند

در بیان جنگ سوم بتاریخ بیست و دوم جنوری در مقام الیول شد بود

گویند بیست هزار سکه بانچاه و شش ضربت پانی لک آن گروه که از سابق در مقابلہ
 افواج انگریزی بود بیست و ششم جنوری سال مذکور بطرف دریای استیج عبور
 کردند و بخلا آن فقط چهار هزار سوار با دوازده ضرب توپ که همراه داشتند

فوج خالصه که در مقابل فوج انگریزی بود و شد فوج انگلشی در آنوقت از نصف فوج
غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت مگر با وجود قلت سپاه و
جنگ هم حریف را بهریت داده غالب کرد و بیست پنجاه ضرب توپ سکھان بدست
ایشان افتاد و پنج ضرب توپ را که سکھان همراه خود گرفته گزینت بودند منجمدان
آن سه ضرب در دریا بوقت عبور کردن بحالت اضطراب غرق شدند و دو را که
بجهد و کد بدان طرف دریا برده بودند کتیانی از فوج انگریزی آن طرف دریا متحی رفت
بوقت شب از کمان جلاست و چالاک در رنجکدان و پیاله آن هر دو ضرب میچنای آهنی
زده بیکار ساخت و با تحقیق معلوم گردید که قبل این جنگ راجه لال سنگه پاست
هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه بر پشت آن استاده بود و چون
نازده قتال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدون شریک شدن
دوست و پانچنانیدن لگام آپ را بر تافتن مع سواران همراهی خود بیک طرف لاهور
بشتافت و در آشنای راه بعد از عبور ویدیای ستیجکی را که بر آن آمد و رفت فوج
سکھان بود شکست چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب
گشته و بفرار نهاد و خواست که از راه پل مخمور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و
و فوج انگریزی غالب و مظفر گشته شکست زمان در تعاقب شان شد چند
هزار از سکھان فراری باراده عبور برکناره دریا رسیده نشانی از پل در آنجا
نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر در اینجا توقف میکنیم از فوج حریف

که شلک زمان در عقب می باید شتدی شویم و اگر خود را بدیامی اندازیم بسبب بسیاری
 آب غرق میگردیم بالجمله از آن گروه هر که خوف غرق شدن برکنار و دریا تو
 کرد و از بخت فوج انگریزی گشته و هر که خود را بدریا انداخت بقره ننگ اجل گردید
 شاید معدودی بقوت شناوری ازین تپلکه بر ساحل نجات رسیده باشند
 و سردار لال سنگ که پیش از شکسته رفته بود و غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکهان
 خود ششکسی زنده نماند یا از شلک صریف مقتول و یا در دریا غرق گردد ازین معامله که
 لال سنگ نسبت به فوج خالصه که وثابت شد که کسی از سرداران و افسران که داخل
 فوج مذکور بودند از ایشان بدل رضی و خوش بنویزیرا که هر یکی از دست نشان بر جان
 خود می رسید بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان با وجود کثرت و داشتن آلات
 حرب و سامان جنگ حسب الحوازه بدین زودوی در هر مقابله هریت یافته مغلوب گشت و
 الا در جنگ کردن و حملهای متواتر نمودن بر فوج انگریزی کوتاهی و کمی نکردند و مردانه
 و از جنگیدن و علاوه نا اتفاقی خون ناحق بهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان و منگیم
 ایشان بود و ماورای این همه نقض عهد نموده بلا سبب در عمل غرور پیش و تاخت نمودند
 میتلای قهر الهی گشته میرتاصل و بر باد گردیدند و قبل ازین جنگها کسی از سرداران نامی اهلینا
 بر جان و مال خود از ظلم سکهان نداشت چنانچه هناسنگه که از سرداران جلیل القدر
 بهاراجه در نیت سنگه بود و در بلوا ایکه شیر سنگه و دهمیان سنگه و غیره گشته شدند
 از لاهور بدر رفته و در بنارس بود و باش خود اختیار کرده لیکن از شامت اعمال